

آرش جودکی

هم رحیل	هم رحل		
می کشد فرو می برد			
نبضِ تن	نفس		نَفَس
حبسِ نفس	و تن		
تبخیرِ هوس		حرفِ پیش از حرف	برف
		نفس	نفس
دروا	تشنه ی هوا	میان این نفس که فرو می رود	
میان برآوردن و برآمدن		و آن نفس که برمی آید	
هر نفس		سپیدی تعلیق	
دو پنجره در ریه	باز و بسته	باید میان دو شاید	
می شکنند در سینه			
می گسلند		نفس رانده	حرف
گره		مصوَّت	
و دوباره دم زدن		بر پوستِ هوا می لغزد	
و باز دم زدن		مصمَّت	
دو لنگه ی در که هرآینه		در هوا گره می بندد	
هوا را در هوا می بندند			
و هوا را به هواها می پیوندند		پخش هجاها	هجا دنبال هجا
تا آن دم که آه		هجای دنباله دار	دنبالِ جا
دیگر قفل نیندد بر آینه		همه جا دار	
ها			
تصمیمِ هوا در دهان		نفسِ نفس	
می دراند هوا را		لحظه ی معلق	
از بالا تا بالا		آونگ	که لنگر برمی دارد
بی هوا		می خورد	می افکند
پنهان			

نفس گردیده در دهان می شکند
در گلو می گسلد
در دهان در می گیرد
هوا را هوا می سوزاند
دهانی در دهان می میرد

گسیخته
در لحظه ی گسستگی
دم
نه دمیده
نه فرو شده

آن تعویق معلق
تمدید
مدد ز تفویض بخشیده
نفس را می شمرد

ذات هوایی
در هوای تخلیص
بخشنده

می گشایدش در پس
می کشاندش در پیش
زهر هوا در هوا می ریزد

نفسی که می زند
نفسی که می کشد

نفسی تمام این سطور را
از آغاز تا این دم
امتداد می دهد

ولیس می کشد دم به دم
دزده و دزدیده
پنهان
مار نامرئی

دمی که دمیدن را بردمیدن می کند
سر زدن و وزیدن
رویدن
بر آمدن
خروشیدن
پیچان
برف را حرف می کند

برفی سیاه
پوشیده در گفتِ نانوشته
میان تنگی و
گسست
در فاصله ی دهان و
دست

تن نفس آشکارا
حک در هوا

راست مثل خط

خمیده

مثل
قد.